



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء(س)

سال شانزدهم، شماره ۳۷، تابستان ۱۴۰۳

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۱۳۴-۱۰۳

خرقه‌دریدن، از روزگار باستان تا خانقاه صوفیه^۱

نگین مؤگانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۳

چکیده

در این پژوهش، سنت خانقاهی خرقه‌دریدن با آداب مشابهی در فرهنگ‌های ایران باستان، مسیحیت، یهودیت و همچنین برخی رسوم کهن عرب جاهلی، مصری و بین‌النهرینی مقایسه شده است. در بخش نخست این مقاله به معرفی اجمالی سنت جامه‌دریدن در تصوف اسلامی پرداخته و در ادامه با ارائه شواهدی نشان داده شده است که شباهت بسیاری میان این رسم و سنت جامه‌دریدن در دیگر فرهنگ‌ها و مذاهب کهن وجود دارد که از قدمت و گستردگی این رسم باستانی به‌ویژه در منطقه خاور نزدیک حکایت می‌کند. به‌طور کلی در تمام نمونه‌های بازمانده، جامه‌دریدن بر نوعی حس اضطراب شدید دلالت دارد. در نمونه‌های کهن‌تر، مرگ عزیزان و ترس از عواقب هولناک گناهان کبیره‌ای چون کفرگویی اصلی‌ترین محرک‌های این رفتار خاص‌اند. این معانی در ادبیات یهودی، مسیحی و اسلامی نمونه‌های فراوانی دارند و همچنین به فرهنگ تصوف اسلامی نیز راه یافته‌اند. علاوه بر این‌ها، تصوف اسلامی این رسم کهن را بازتفسیر و با افزودن معانی تازه‌ای متناسب با چهارچوب‌های مفهومی خود به سنت باستانی جامه‌دریدن، آن را به رسمی خانقاهی بدل کرده است. در پایان این نوشته، پس از تحلیل نمونه‌های متعدد از این رفتار سمبولیک در طول تاریخ، به نخستین ریشه‌ها

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2024.46571.2555

۲. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران: negin.mojgani@ut.ac.ir

و فرایند شکل‌گیری آن پرداخته می‌شود و دو فرضیه در رابطه با سرمنشأهای این رسم کهن، تحلیل و بررسی می‌شوند.
کلیدواژه‌ها: جامه‌دریدن، خرقه، تصوف، خاور نزدیک، ادبیات فارسی.

طرح مسئله و هدف تحقیق

خرقه‌دریدن یکی از آداب ظاهری و رسوم برجسته خانقاهی است که به‌طور کلی بر حالت اضطراب و بی‌خوابی دلالت دارد. البته نمونه‌هایی از این رفتار در آثار غیرعرفانی ادبیات فارسی نیز موجودند که نشان می‌دهند حوزه گسترش این رسم محدود به قلمرو ادبیات و آداب صوفیه نیست. می‌توان حتی از محدوده ادبیات فارسی کلاسیک نیز فراتر رفت و نمونه‌های متعددی از جامه‌دریدن را در ادوار و سرزمین‌های گوناگون نشان داد که حاکی از قدمت و گستردگی قابل توجه این رفتار خاص‌اند. در پژوهش حاضر، نمونه‌هایی از رفتار مذکور که در بافت‌های موقعیتی مشابهی دیده شده‌اند بررسی می‌شوند تا نشان داده شود که ظاهراً این رسم صوفیانه و رسوم مشابهی در فرهنگ‌های کهن خاورمیانه، یونان و مصر باستان با نخی نامرئی به هم متصل می‌شوند و چنین که پیداست، ریشه‌های اولیه این رسم حتی به هزارها سال پیش از میلاد بازمی‌گردد.

مطالعات تطبیقی میان رسوم صوفیه و آیین و سنن دیگر قلمروهای فرهنگی ما را به درک روشن‌تری از مجموعه آداب خانقاه، ریشه‌ها و پیوندهای آن با جهان مجاور نائل می‌سازد و به ما فرصت می‌دهد تا مختصات آداب صوفیانه را در نقشه عظیمی از شبکه‌های ارتباطی و دادوستدهای فرهنگی میان اقوام، ملل و مذاهب گوناگون مشاهده و تحلیل کنیم.

روش تحقیق

در این پژوهش، نمونه‌هایی از رسم جامه‌دریدن از ادبیات تصوف، فرهنگ ایران دوره اسلامی و پیش از اسلام، شبه‌جزیره عربستان در دوره جاهلیت، مصر، بین‌النهرین، یونان باستان و همچنین اهم منابع مربوط به ادیان یهودیت و مسیحیت جمع‌آوری و به شیوه تطبیقی مقایسه شده‌اند تا بر وجوه اشتراک میان آن‌ها تأکید شود.

پیشینه تحقیق

در حدود یک قرن پیش، جاسترو^۱ (1900) با مطالعاتی پیرامون سنت جامه‌دریدن در فرهنگ اسرائیلی و برخی مراسم آیینی در جهان باستان، نشان داد که با توجه به بسامد بالای این رفتار در مناطق جغرافیایی معینی، خصوصاً در محدوده خاور نزدیک، شیوه خاص اجرای این رفتار و بافت‌های موقعیتی معینی که جامه‌دریدن در آن‌ها گزارش شده است، می‌توان با اطمینان ادعا کرد که جامه‌دریدن چیزی فراتر از واکنشی ناخودآگاه در برابر دهشت و اضطراب بوده است و باید آن را سنتی کهن قلمداد کرد که آداب مخصوص خود را داراست.

در دوره معاصر، دیگر پژوهشگران چون لیوبو (2014)، جروم و یورکو^۲ (2018) ابعاد گسترده‌تری از این رفتار سمبولیک را در محدوده فرهنگ یهودی و مسیحی پژوهیدند و مهم‌ترین بافت‌های موقعیتی و معانی سمبولیک جامه‌دریدن را براساس نص عهد عتیق و عهد جدید مورد مطالعه قرار دادند بی‌آنکه هیچ توجه یا اشاره‌ای به رسمی مشابه در فرهنگ اسلامی داشته باشند.

سنت خرقة‌دریدن در فرهنگ اسلامی از زوایای مختلفی مورد توجه پژوهشگران قرار گرفت. حاکمی در سماع در تصوف با اشاره‌ای بسیار کوتاه به ارتباط میان این رفتار و وجد صوفی در اثنای سماع پرداخت و همچنین، شفیع کدکنی در مطلب نسبتاً مفصلی که به منظور معرفی و توضیح اصطلاح «خرقة» در تعلیقات *اسرار التوحید* ارائه کرده است به اصطلاحاتی چون «خرقة سماعی»، «خرقة مخرقه» و «القا یا طرح کردن خرقة» پرداخته و به شیوه‌ای گذرا به رسم خرقة‌دریدن در اثنای سماع و برخی آداب آن اشاره کرده است (۱۳۹۷: ۲ / ۴۷۰-۴۶۶).

البته توجه محقق در این بحث مختصر به‌طور خاص معطوف به شرح عبارت «خرقة‌سوزی» در متونی چون دیوان حافظ شیرازی است، همچنان که در «خرقة‌سوزی در شعر حافظ» (حاجیان و بزرگ بیگدلی، ۱۳۹۳) این موضوع در کانون توجه قرار گرفته و در کنار آن، تنها در حد سطوری چند به رسم خرقة‌افکندن و خرقة‌دریدن نیز اشاره شده

1. Jastrow

2. Jerome and Uroko

است که عمده آن را نقل قول‌هایی از مشایخ صوفیه در ارتباط با منع یا جواز این رفتار تشکیل می‌دهند.

موضوع خرقه‌دریدن صوفیان در آن سوی خرقه‌ها (رمزشناسی خرقه دریدن در سماع صوفیه) (محمدزاده، ۱۳۷۸) و فصل «خرقه مجروح یا مخرقه و احکام آن» در جامه زهد، خرقه و خرقه‌پوشی (سجادی، ۱۳۶۹) با تفصیل بیشتری مورد مطالعه قرار می‌گیرد و نویسندگان به معانی رمزی و آداب و خصوصاً احکام این رسم در نظام تصوف می‌پردازد. البته حوزه تحقیق در این آثار محدود به عرفان اسلامی است و نشانی از مطالعه تطبیقی میان این رسم و رسوم مشابهش در قلمروهای فرهنگی دیگر به چشم نمی‌خورد. در مقابل، فاضلی (۱۳۹۵) و گیلانی (۱۳۹۸؛ ۱۳۹۶) از محدوده عرفان اسلامی خارج شده و به مطالعه تطبیقی آیین‌های عزاداری باستان و فرهنگ اقوام زاگرس‌نشین پرداخته و با اشاره‌ای گذرا به رسم جامه‌دریدن، نشان داده‌اند که این رسم یکی از آیین‌های سوگواری بازمانده از روزگار کهن است. پژوهش حاضر درصدد است این مطالعه تطبیقی را فراتر از مرزهای فلات ایران دنبال کند تا تصویر روشن‌تری از قدمت و گستردگی این رسم ترسیم نماید.

جامه‌دریدن در تصوف

در حکایتی از تذکرة الاولیا آمده است که شبلی، صوفی نامدار قرن سوم هجری، روزی در باب الطاق آواز مغنیه‌ای را شنود که حالات عرفانی را در دل او برانگیخت و این شیدایی او را واداشت تا جامه بر تن بدرد (عطار نیشابوری، ۱/۱۳۹۸: ۶۷۷). آن‌چنان‌که از این روایت و شمار بالایی از روایت‌های مشابه در ادبیات تصوف برمی‌آید، خرقه‌دریدن (جامه‌دریدن/خرقه کردن) رفتاری صوفیانه بود که در حالات شدید روحی و به‌طور خاص بر اثر انفعال نفسانی در برابر موسیقی دیده می‌شد.

در قرن هفتم و هشتم هجری، خرقه دریدن تا حدی در نظام خانقاهی اهمیت و رواج یافت که فصولی مستقل از متون عرفانی برجسته‌ای چون *اوراد الاحباب* و *فصوص الآداب* و *مصباح الهدایه* و *مفتاح الکفایه* به شرح جزئیات آداب و اصول اجرای این رسم اختصاص داده شد. البته خرقه‌دریدن همواره موضوعی مناقشه‌برانگیز بود و بحث و جدل پیرامون شرایط و قواعد کلی این رسم از دیرباز در میان مشایخ صوفیه رواج داشت.

هجویری در قرن پنجم هجری به رویکردهای دوگانه نسبت به این رسم صوفیانه اشاره می‌کند: «بدان که خرقه کردن جامه اندر میان این طایفه معتاد است و اندر مجمع‌های بزرگ که مشایخ بزرگ، رضی عنهم، حاضر بودند این کرده‌اند و من از علما دیدم گروهی که بدان منکر بودند.» (۱۳۸۹: ۶۰۶)

بررسی آرا موافقان و مخالفان سماع و خرق جامه در اثنای آن بحثی درازدامن و خارج از حوصله این نوشتار است. آنچه برای ما اهمیت ویژه‌ای دارد نکته‌ای است که عرفایی چون هجویری (همان: ۷۶) و عزالدین کاشانی (۱۳۹۴: ۱۹۸) آن را اصلی‌ترین رکن خرقه‌دریدن و شرط جواز این رفتار برمی‌شمرد، یعنی غلبه حالت روحی شدید و هیجانی غیرتصنعی.

این حالت روحی شدید که به عقیده عرفا واردی از جانب حق است، در قاموس صوفیه «وجد» خوانده می‌شود. به نظر می‌رسد این اصطلاح عرفانی تعریفی مشخص و دلالت بر حالت روحی واحد و معینی ندارد، بلکه در واقع، آمیزه‌ای از احساسات گوناگون و بعضاً متضاد است. عزالدین کاشانی با نقل عباراتی از عرفا نشان می‌دهد که اصطلاح «وجد» از نگاه جنید به حالت سرور اطلاق می‌شده در حالی که ابن عطا وجد را حاصل حزن تعریف کرده است^۱ (همان: ۱۳۳).

سراج و نوری وجد را هم زاده غم و هم نتیجه فرح دانسته‌اند (۱۹۶۰: ۳۷۵؛ بخاری، ۱۴۰۷: ۱۴۵۲/۴) همچنان که هجویری وجد را حالتی برخاسته «از فرح و ترح یا از طرب و تعب» تعریف می‌کند. البته هجویری می‌افزاید که این حالت روحی در نگاه عموم صوفیان در اصل نوعی اندوه است و به نظر خود او نیز وجد «اصابت المی باشد مر دل را» (۱۳۸۹: ۶۰۲).

باخرزی با صراحت بیشتری وجد را با «اندوه‌گین شدن» مترادف می‌شمرد (۱۳۸۳: ۲۳۱) و نهایتاً بخاری روشن‌ترین تعریف را از این اصطلاح ارائه می‌دهد. بنا بر توضیحات او، از آنجایی که صوفی همواره در اضطراب و نوسانی بین حالت خوف و رجا به سر می‌برد،

۱. جنید: «الوجد انقطاع الاوصاف عند سمة الذات بالسرور»
ابن عطا: «الوجد انقطاع الاوصاف عند سمة الذات بالحزن».

وجد او هر بار متناسب با حال و هوای روحی او، یا به اصطلاح عرفا «وقت» او، تفسیری تازه می‌یابد؛ آنگاه که صوفی در صفات جلالی و قهر الهی مستغرق است جامه‌دریدن بر حالت خوف و اندوه او دلالت می‌کند، درحالی که همین رفتار در هنگام استغراق در صفات جمالی و لطف حق، از رجا و سرور قلبی صوفی خبر می‌دهد (۱۴۰۷: ۴/۱۹۶ و ۸۴). نکته مهم آنکه بخاری نیز همچون ابن عطا، باخرزی و هجویری بر سویه خشم و اندوه تأکید بیشتری می‌کند و حتی در جایی وجد را مترادف با «نال کردن» و «اعتراض» قرار می‌دهد. همچنین این نکته قابل توجه است که بخاری وجد را با حالت روحی فردی مصیبت‌زده و صاحب‌عزا مقایسه می‌کند که داغش با سماع موسیقی تازه می‌شود (همان: ۱۴۵۷-۱۴۵۰).

از مجموع این اقوال چنین برمی‌آید که وجد نوعی حالت اضطراب شدید است که هم می‌تواند از شعف مفرط و هم از غم و وحشت نشئت بگیرد و البته بایستی توجه داشت که عموماً سویه غم بیشتر مورد تأکید عرفا قرار گرفته است. این حالت اضطراب در تجربه‌های شهودی و روحانی صوفی با مفاهیم عرفانی «خوف و رجا» گره می‌خورد و بنابراین، این دو مفهوم عرفانی به‌عنوان معانی سمبولیک خرقه‌دریدن معرفی می‌شوند.

در طول این معانی کلی، صوفیان تفاسیر جزئی‌تری از معانی سمبولیک جامه‌دریدن نیز به دست داده‌اند. یکی از این تفاسیر دیدگاه عزالدین کاشانی است. از نگاه او، صوفی با دریدن خرقه و بخشیدن پاره‌هایی از آن به قوال مجلس سماع، از قوال بابت شورآفرینی و بیدار کردن وجد قدردانی می‌کند (۱۳۹۴: ۱۹۸) و بنابراین، می‌توان یکی از معانی سمبولیک خرقه‌دریدن را قدردانی دانست. البته این تفسیر با شرطی که عزالدین کاشانی خود به آن اشاره کرده بود، یعنی لزوم حالت ناخودآگاه به‌عنوان شرط جواز خرقه‌دریدن، تضاد دارد و بنابراین، نمی‌توان انگیزه اصلی عارف از خرقه‌دریدن را تصمیمی آگاهانه برای قدردانی از قوال دانست. پس باید به‌طور خاص تنها پرتاب کردن پاره‌های خرقه به‌سوی قوال را نشانه قدردانی دانست نه خود عمل خرقه‌دریدن را.

همان‌طور که هجویری تأکید می‌کند، انگیزه اصلی صوفی از خرقه‌دریدن چیزی جز ابراز احساسات برافروخته نیست. از نگاه هجویری خرقه‌دریدن به‌طور خاص بر حالت وجد در هنگام استغفار از گناه دلالت دارد و پیداست که در این بافت، وجد به معنای اضطراب

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۶، شماره ۳۷، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۰۹

ناشی از خوف است. هجویری توضیح می‌دهد که هر خرقه نماد مقامی در مسیر سلوک است و صوفی با دریدن خرقه هر مقام، توبه و گذر از آن مقام روحی را اعلام می‌کند (۱۳۸۹: ۷۶ و ۶۰)؛ بنابراین هجویری معنای نمادین «توبه» را برای خرقه‌دریدن پیشنهاد می‌دهد.

می‌توان نمونه‌هایی از جامه‌دریدن را در ادبیات تصوف نشان داد که مؤید نظر هجویری‌اند؛ برای مثال، در داستان «موسی (ع) و شبان» مثنوی معنوی، هنگامی که موسی (ع) شبان را بابت کفرگویی سرزنش می‌کند، شبان شرم و پشیمانی خود از گناه را این‌گونه نشان می‌دهد:

جامه را بدرید و آهی کرد و تفت سر نهاد اندر بیابان و برفت
(بلخی، ۱۳۹۳: ۳۵۸/۲)

همچنین در حکایتی از تذکرة الاولیا، درویشی که از گناه خویش در برابر ابوسعید ابوالخیر شرم‌زده است با دریدن جامه شرمندگی و پشیمانی خود را ابراز می‌کند (عطارد نیشابوری، ۱۳۹۸: ۱/ ۸۷۸) براساس شواهد دیگر، می‌توان گفت که جامه‌دریدن در برخی از بافت‌های موقعیتی معنایی در حدود «طلب رحم» و «عفو» را نیز نمایندگی می‌کند؛ برای مثال، در داستانی از مثنوی معنوی، هنگامی که داوود (ع) مرد گناهکاری را وامی‌دارد تا همه دارایی خود را به دیگری واگذار کند، مرد محکوم جامه خود را در حالت بیچارگی و تظلم خواهی بر تن می‌درد و خاک بر سر می‌ریزد:

خاک بر سر کرد و جامه بردرید که به هر دم می‌کنی ظلمی مزید
(بلخی، ۱۳۹۳: ۶۰۴/۳)

در نهایت، یکی دیگر از موقعیت‌هایی که صوفی مصیبت‌زده در آن خرقه می‌درد، «سوگواری و عزا» است. جامه‌دردی پسر ابوعثمان حیری بر بستر احتضار پدرش بنابر روایت عطارد نیشابوری نمونه‌ای از این بافت موقعیت است (۱۳۹۸: ۱/ ۵۰۵).

براین اساس، جامه‌دریدن در میان صوفیان رسمی فراگیر با معانی سمبولیک مشخصی بوده است، اما آیا این رسم ریشه در خانقاه دارد و محدود به قلمرو تصوف اسلامی است یا یکی از رسوم است که صوفیان از فرهنگ‌های پیشین وام گرفته‌اند و متناسب با چهارچوب مفاهیم خود به آن تفسیر تازه‌ای بخشیده‌اند. می‌دانیم پیوند عمیقی میان آیین

فتوت و آیین تصوف برقرار است و بسیاری از رسوم ایران باستان به واسطه فتوت به خانقاه راه یافته‌اند؛ چراکه فتوت خود از سوی دیگر با نهادهای مذهبی بسیار کهن ایرانی ارتباط دارد (کربن، ۱۳۶۳: ۱۹۴ و ۱۵۸ و ۱۰۸)؛ بنابراین، ممکن است تصور شود که رسم جامه دریدن نیز مانند بسیاری از رسوم خانقاهی دیگر چنین مسیری را طی کرده باشد.

می‌دانیم که سنت خرقه‌پوشی در میان جوانمردان دوره اسلامی (اهل فتوت) رواج داشته است^۱ (برتلز، ۲۵۳۶: ۴۷) و حتی این احتمال وجود دارد که رسم خرقه‌بخشیدن به صوفیان تازه‌وارد در اصل از آیین ایرانی جوانمردی به آیین تصوف راه یافته باشد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۸۴). همچنین، شواهدی در ادبیات عرفانی نشان می‌دهند که رسم سماع نیز در میان اهل فتوت رایج بوده است. البته باید توجه داشت که صوفیان عموماً فتوت را زیرمجموعه فرهنگ خود می‌دانسته‌اند و گاه مرز میان این دو در ادبیات صوفیه چندان مشخص نیست؛ برای مثال، احمدبن محمد طوسی، عارف قرن هفتم هجری، سماع و خرقه‌دریدن را از شروط فتوت می‌داند و حتی رسم خرقه‌دریدن در حین سماع را با سنت‌های نبوی گره می‌زند (۱۳۶۰: ۷-۵)، اما فتوت در قاموس او تفاوت چندانی با تصوف ندارد.

منابع مهم تری که می‌توان به آن‌ها رجوع کرد رساله‌های سلمی و خرگوشی‌اند. ملامتیه را نزدیک‌ترین شعبه به آیین فتوت دانسته‌اند (عفیفی، ۱۳۷۶: ۴۹؛ زرین کوب، ۱۳۶۷: ۳۳۶/۱) و از این نظر نکاتی که سلمی و خرگوشی در مورد رویکرد ملامتیه نسبت به سماع ذکر می‌کنند می‌توانند مفید باشند. از تذهیب الاسرار (۴۱) و رساله ملامتیه (۱۰۳-۱۰۴) چنین برمی‌آید که ملامتیه نسبت به دیگر شعب تصوف رویکرد بسیار سخت‌گیرانه‌تری درباره سماع و ابراز هیجانانگیز در حین آن داشته‌اند و تا حد امکان از آن پرهیز می‌کرده‌اند. این نکته همچنین از قابوس‌نامه نیز استنباط می‌شود؛ چراکه عنصرالمعالی صراحتاً تأکید می‌کند جوانمردان نباید در مجلس سماع و خرقه‌دریدن شرکت کنند (۱۳۷۱: ۲۵۵). با این حال، ملامتیه به هیچ وجه منکر جواز سماع نبودند و شواهدی نشان می‌دهند که این

۱. درباره سابقه خرقه‌پوشی در ایران باستان، اروپای قرون وسطی و فرهنگ سریانی، رجوع شود به

Geo Widengren (1953) از *Harlekintracht und Mönchskutte, Clownhut und Derwischmütze*

و ترجمه آن تحت عنوان پژوهشی در خرقه درویشان و دلتن صوفیان از بهار مختاریان (۱۳۹۳).

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۶، شماره ۳۷، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۱۱

رسم در میان آن‌ها نیز جریان داشته است (مقدسی، ۱۳۷۴: ۸۳۲-۸۳۱؛ عقیقی، ۱۳۷۶: ۱۰۸؛ غضبانی، ۱۳۸۳: ۱۱۳).

به هر روی، شکی نیست که خرقة‌دریدن محدود به قلمرو صوفیه نبوده است و نمونه‌های متعددی از آن با معانی کمابیش مشابهی در ادبیات غیرعرفانی فارسی نیز به چشم می‌خورند که حاکی از گستردگی و ریشه‌داری این رفتار سمبلیک در فرهنگ‌های کهن‌ترند. در ادامه، نمونه‌های این رسم صوفیانه را در خارج از قلمرو تصوف اسلامی واکاوی می‌کنیم.

جامه‌دریدن در ادبیات فارسی

ادبیات فارسی دوره کلاسیک مملو از نمونه‌های جامه‌دریدن است که در بافت‌های موقعیتی متنوعی اجرا می‌شوند. وجه اشتراک تمام این نمونه‌ها حس اضطرابی است که گاه از شوق و گاه از غم برمی‌خیزد؛ بنابراین تقسیم‌بندی کلی، جامه‌دریدن در ادبیات فارسی گاهی نشان‌بی‌خویشتنی حاصل از «عشق، اشتیاق و شادی» است:

خواجه کآواز عاشقانه شنید جانش حاضر نبود، جامه درید
(نظامی، ۱۳۹۱: ۲۹۵)

چو گل هر دم به بویت جامه در تن کنم چاک از گریبان تا به دامن
(حافظ، ۱۳۷۵: ۷۷۸)

دل من جامه‌ها را می‌درانند که روز وصل دلدار است امروز
(بلخی، ۱۳۸۸: ۶۲۷)

هر که را جامه ز عشقی پاک شد او ز حرص و جمله عیبی پاک شد
(همان، ۱۳۹۳: ۳۸/۱)

چند به شب در سماع جامه‌دریدن ز شوق روز دگر بامداد پاره بر او دوختن
(سعدی، ۱۳۸۵: ۸۲۶)

و در سوی دیگر، گاهی جامه‌دریدن نشان‌بی‌خویشتنی حاصل از «ترس، اندوه و هجران» است؛ برای مثال، سعدی در بوستان، جامه‌دریدن را برای توصیف حالت اضطراب و تقلای ناخدايي به کار می‌برد که کنترل کشتی خود را از دست داده است:

قضا کشتی آنجا که خواهد برد و گرنه ناخدا جامه بر تن درد
(سعدی، ۱۳۸۹: ۱۴۲)

در روایتی از شاهنامه نیز سودابه وحشت‌زده از خبر اسیر شدن کاووس جامه‌هایش را بر تن می‌درد:

چو سودابه پوشیدگان را بدید همه جامه خسروی بردید
(فردوسی، ۱۳۶۹: ۱/ ۷۹)

همچنین جامه‌دریدن می‌تواند واکنش فردی باشد که با صحنه‌ای شگفت‌آور و رشک‌برانگیز مواجه شده است:

خورشید خاوری کند از رشک جامه چاک چون ماه مهرپرور من در قبا رود
(حافظ، ۱۳۷۵: ۴۴۶)

یا واکنش عاشقی که از غم هجران نالان است:

کیست کز عشقت نه بر خاک اوفتاد کیست کز هجرت نه جامه بردید
(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۷۷)

بنابراین، جامه‌دریدن در ادبیات غیرعرفانی نیز مانند رسم صوفیانه خرقه‌دریدن اساساً ابراز اضطراب شدید است که بسته به موقعیت، می‌تواند از امید و شادی یا ناامیدی و وحشت فرد حکایت کند. همچنین، معنای «اعتراض یا ترحم‌برانگیزی» نیز از نمونه‌های جامه‌دریدن در ادبیات غیرعرفانی برداشت می‌شود؛ برای مثال، در روایت بهمن‌نامه، هنگامی که مردم دیر کجین از ظلم اژدهای محصول‌خوار به ستوه می‌آیند، مردی به نمایندگی از ایشان با جامه‌دریده برای دادخواهی و طلب رحم به سراغ بهمن می‌آید:

دریده‌بر و جامه‌کرده سیاه ز شاه جهان یک‌به‌یک دادخواه
(ابن‌ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۵۹۶)

به‌طور کلی، هر مصیبت سنگینی می‌تواند فرد را به جامه‌دریدن وادارد. فرد با این رفتار استیصال خود را ابراز می‌کند تا حس همدردی و گاه حتی حس ترحم و بخشش اطرافیان را برانگیزد. به‌طور خاص، یکی از بافت‌های موقعیتی پراضطرابی که ایرانیان در آن جامه می‌درند «سوگواری و عزاداری» برای عزیزان است. جامه‌دریدن در شاهنامه بارها به‌عنوان یکی از آیین‌های عزاداری تکرار می‌شود؛ برای مثال، در سوگ سیاوش پیران جامه

می‌درد، بر خاک می‌افتد و خاک بر سر می‌ریزد (فردوسی، ۱۳۶۹: ۳۶۲/۲-۳۶۱). کاووس شاه جامه‌اش را پاره می‌کند و درحالی که رخ خود را می‌تراشد به خاک می‌افتد. رستم نیز با شنیدن این خبر دردناک جامه خود را از هم می‌درد (همان: ۳۸۱). در صحنه سوگ اسفندیار نیز پشتون جامه را چاک می‌کند و خاک بر سر می‌ریزد (همان، ۱۳۷۵: ۴۱۳/۵). رستم (همان: ۴۲۳)، زال (همان: ۴۵۶) و گشتاسب (همان: ۴۲۶) عیناً همین رفتارها را تکرار می‌کنند. در گوشه‌ای دیگر از این مراسم سوگواری، مادر و خواهران اسفندیار درحالی که با سر و پای برهنه بر خاک می‌دوند جامه‌ها را چاک می‌کنند. پشتون با دیدن چنین صحنه‌ای از سر درد اقدام به آسیب‌زدن به خود می‌کند و حتی گوشت بازوان خود را می‌کند (همان: ۴۲۷).

تصاویر جامه‌دریدن و خاک بر سر کردن باری دیگر در داستان کشته‌شدن سهراب تکرار می‌شوند (همان، ۱۳۶۹: ۱۹۷/۲ و ۱۹۴ و ۱۸۹ و ۱۸۷). در داستان مرگ رستم نیز خیل وسیعی از ایرانیان عزادار با پاره کردن جامه‌ها و سیاه‌پوشی سوگ عمیق خود را نشان می‌دهند:

خروشان همه زاولستن و بُست	یکی را نبد جامه بر تن درست
به پی فرامرز باز آمدند	دریده‌بر و باگداز آمدند
به یک سال در سیستان سوگ بود	همه جامه‌هاشان سیاه و کبود

(همان: ۴۶۳/۵)

نمونه‌های متعدد جامه‌دریدن در شاهنامه حاکی از قدمت این رسم و ریشه‌های آن در ایران باستان‌اند. البته از آنجایی که شاهنامه فردوسی در دوره اسلامی سروده شده است، ممکن است این شبهه ایجاد شود که آیین جامه‌دریدن اساساً ربطی به دوران باستان ندارد و فردوسی در نظم فارسی این اثر صحنه‌های عزاداری را چنین به تصویر کشیده است، اما فردوسی در نظم شاهنامه به منابع خود وفادار است و همچنین شواهدی نشان می‌دهند که این رسم در ایران قدمتی چندهزارساله دارد؛ برای مثال براساس روایت هرودوت، ایرانیان با دیدن حالت احتضار کمبوجیه، پادشاه هخامنشی، با غم و اندوه و برای اجرای مراسم «سوگواری» تن‌پوش‌های خود را پاره کردند. (Herodotus, 2008: 198).

به‌علاوه، نمونه دیگری که نشان می‌دهد این سنت در ایران باستان و ادبیات پهلوی نیز

سابقه داشته است؛ صحنه استغفار جمشید پس از گناه بزرگ اوست. براساس متون پهلوی، جمشید برای توبه «جامه‌ای دریده پوشیده بود که از همه سوی سوراخ بود. پوششی بود که بزه‌آلود بود» (میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۴۲). در این نمونه نیز همچون نمونه‌های ادبیات دوره اسلامی، جامه‌دریدن تلاشی برای «اظهار پشیمانی و طلب رحم و عفو»، یا به عبارتی دیگر، «توبه» است.

تا به اینجا روشن شد که جامه‌دریدن رسمی کهن در ایران‌زمین بوده است و از مجموع شواهد آن پیداست که انگیزه اصلی و کانونی در این رفتار سمبولیک اظهار اضطراب عمیق و به‌طور خاص، حالت سرگشتگی، توبه و ترحم‌خواهی و بیش از همه سوگواری است. در مورد جامه‌دریدن باید به دو نکته دیگر نیز توجه داشت: نخست اینکه سنت جامه‌دریدن محدود به قلمرو ایران نمی‌شود و از دیرباز خصوصاً در گستره خاور نزدیک رواج داشته است (ThiPham, 2000: 23)؛ در ثانی، همان‌طور که جسترو تذکر می‌دهد (1900: 27)، بسامد بالای این رفتار در یک منطقه جغرافیایی خاص نشان از این دارد که این رفتار باید بیش از واکنشی ناخودآگاه باشد و در واقع، باید آن را رفتاری سمبولیک و رسمی کهن تلقی کرد. در ادامه شواهد این رفتار را در دیگر فرهنگ‌های کهن بررسی می‌کنیم.

سنت جامه‌دریدن در فرهنگ‌های دیگر

۱. اعراب جاهلی

معلقه طرفه‌بن عبد یکی از شواهدی است که وجود رسم جامه‌دریدن به نشانه «سوگواری» در میان اعراب جاهلی را اثبات می‌کند. شاعر در این سروده از معشوقه خود می‌خواهد اگر روزی خیر مرگ او را شنید؛ چنان‌که شایسته اوست برایش عزاداری کند و جامه خود را بر تن بدرد^۱ (زوزنی، ۱۹۹۳: ۶۶).

جسترو بدون اشاره به این نمونه خاص، به سابقه رسم جامه‌دریدن در میان اعراب جاهلی اشاره می‌کند. او بر این باور است که این رفتار در عصر جاهلیت ابعاد پیچیده‌تری داشته و صرفاً نوعی ابراز تأثر روحی شدید در مراسم سوگواری نبوده است. او این رسم را

۱. «فإن مُتُّ فأنعینی بما أنا أهله و شقُّی علی الجیبِ یا ابنه معبد»

با رسمی دیگر در میان اعراب مربوط می‌داند که براساس آن، زائران اجازه نداشتند با لباس هر روزه خود به طواف کعبه بیایند و از این رو، کسانی که جامه پاکیزه‌ای به همراه نداشتند در جوار خانه مقدس، جامه خود را پاره می‌کردند و برهنه این مراسم را اجرا می‌کردند. این رسم بدوی تا اوایل دوره اسلامی نیز دوام آورد و نهایتاً پیامبر (ص) ناچار شد آن را اکیداً ممنوع اعلام کند (1900:28).

رسمی که جسترو به آن اشاره دارد در قاموس اسلامی «خمس» نامیده می‌شود. براساس یکی از مفاد این رسم جاهلی، گروه‌های زواری که از دیگر محلات به طواف کعبه می‌آمدند ملزم بودند جامه‌های قوم حمس را به عاریه بگیرند؛ چراکه لباس‌های معمولشان جزئی از زندگی روزمره ایشان بودند و برای حضور در مکانی مقدس چون کعبه مناسب تلقی نمی‌شدند؛ لذا زائرین یا جامه خود را به گوشه‌ای می‌افکندند و برهنه طواف می‌کردند یا جامه‌ای از قبیله حمس را به عاریه می‌گرفتند و در این صورت نیز باز پس از طواف آن را از تن بیرون می‌کردند (دانشنامه جهان اسلام/۱۴: خمس).

به عقیده مفسرانی چون ابوالفتوح رازی، آیه ۳۱ سوره اعراف^۱ به منع همین رسم جاهلی، یعنی برهنه طواف کردن، اشاره دارد (خزاعی، ۱۳۹۷: ۱۷۴ و ۱۷۳). جسترو برهنه‌شدن را با جامه‌دریدن مرتبط می‌داند و هر دو رسم را انعکاس رسمی کهن‌تر برمی‌شمرد که براساس آن، فرد در هنگام حضور در مراسم معنوی از جمله مراسم سوگواری باید خود را به ساده‌ترین حالت خویش بازمی‌گرداند و هر جزء زائدی را که به زندگی روزمره تعلق داشت از خود دور می‌کرد^۲ (1900:27). در ادامه به این فرضیه جسترو بازمی‌گردیم.

۱. «یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کُلُوا و اشربوا و لا تُسرفوا اِنَّه یحبُّ المُسرفین»، «یا فرزندان آدم، زینت [پوشاک] خود را در هر مسجد بگیرید و بخورید و بیاشامید؛ ولی اسراف نکنید؛ چراکه او اسراف کاران را دوست ندارد.»

۲. به عقیده جسترو رسم پابرنه‌شدن پیش از ورود به اماکن مقدسی چون مسجد نیز در اصل دنباله همین رسم باستانی است (۱۹۰۰: ۳۸).

۲. مسیحیت و یهودیت

متون مربوط به ادیان مسیحیت و یهودیت، دو دینی که از خاور نزدیک نشئت گرفته‌اند، نمونه‌های بسیاری از سنت جامه‌دریدن را در اختیار ما قرار می‌دهند. در عهد عتیق و عهد جدید بارها به این سنت اشاره شده است و در تمام نمونه‌ها هیجان شدید، اضطراب و نوعی اندوه دخالت دارند. نکته قابل توجه این است که برخی از معانی نمادین جامه‌دریدن در کتاب مقدس با معانی این سنت در ادبیات فارسی تطابق دارند؛ برای مثال، گاهی جامه‌دریدن در کتاب مقدس نشانه «سوگواری» است: یعقوب (ع) با شنیدن خبر دروغین مرگ یوسف (ع) جامه خود را پاره می‌کند (Genesis 37:34). داوود در سوگ پسر خود جامه می‌درد (2 Samuel 13:30-31) و یوشع در عزای سربازان اسرائیلی همچنین می‌کند (Joshua 7:6). اجرای توأمان جامه‌دریدن و خاک بر سر ریختن در صحنه‌های سوگواری کتاب مقدس (Saul M, 2004: 30) از دیگر شباهت‌های این شواهد با شواهد ادبیات فارسی است که برای مثال در شاهنامه شاهد بودیم.

معنای دیگری که می‌توان از نمونه‌های این رفتار سمبولیک در کتاب مقدس استنباط کرد و آن را با نمونه‌های ادبیات فارسی تطابق داد «طلب رحم، عفو و دادخواهی» است. براساس روایت کتاب مقدس، هنگامی که بنیامین به دزدی جام محکوم شد، برادران یوسف (ع) هراسان از عواقب این گناه جامه‌های خود را پاره کردند (Genesis 44:12-13). در حکایت دیگری شاه آخاب برای دفع عذابی که به موجب ظلم و فساد در شرف وقوع بود پیراهن خود را می‌درد (1 Kings 21:27). یوشع دیگر چهره‌ای است که در حکایات عهد عتیق در مواجهه با گناهی که مستوجب عذاب الیم‌اند جامه‌دردی می‌کند (2 Kings 22:11).

دو نمونه اخیر معنای «استغفار از گناه و توبه» را نیز به ذهن متبادر می‌کنند؛ چرا که توبه نیز در اصل نوعی طلب بخشش و رحم برای جلوگیری از عقوبت و عذاب است. در فرهنگ مسیحیت و یهودیت جامه‌دریدن به کرات به عنوان واکنشی به گناهان کبیره و مستوجب عذاب دیده می‌شود. این رفتار معمولاً توسط شخص گناهکار یا شاهدان گناه انجام می‌شد، یعنی اگر کسی شاهد توهین به مقدسات بود باید لباس خود را پاره می‌کرد (Hirsch, 2007:67)، همان‌طور که ماتائاس و پسرانش با مشاهده کسانی که به مقدسات

توهین می کردند تن پوش های خود را دریدند (IMaccabees 3:47) و هنگامی که مسیح (ع) ادعا کرد که پسر خداست، روحانیون حاضر در برابر این کفرگویی آنچه بر تن داشتند پاره کردند. (DeLand, 1914:132). همچنین یوئیل، یکی از پیامبران بنی اسرائیل، سنت جامه دریدن را صراحتاً نشان توبه می خواند: «قلب های خود را بدرید، نه جامه های خود را»^۱ (Joel 2:13).

رسم جامه دریدن چه به عنوان آیین سوگواری و چه به نشان براءت و استغفار از گناهان کبیره در میان یهودیان نیز رایج است و با نام «*kriah*» (به معنای خرق کردن) شناخته می شود. براساس این سنت مذهبی، خویشاوندان نزدیک یا شاگردان متوفی باید در مراسم «عزاداری» جامه های خود را پاره کنند. همچنین اگر فردی یهودی شاهد «کفرگویی و توهین به مقدسات» باشد باید این رسم را ادا کند (Siverman, 2013: 41). برخی معتقدند ریشه داشتن این رسم در میان سنن یهودی بود که باعث شد برخی از علمای اسلامی برای حفظ تمایز میان سنن این دو دین، اجرای آن را در میان مسلمان ممنوع اعلام کنند (Lavoie, 2012: 63).

گفتنی است که در روایت عطار از فوت ابوعثمان حیری که پیش تر به آن اشاره شد، ابوعثمان فرزند خود را بابت جامه دریدن سرزنش می کند و این رفتار او را مصداق بدعت می داند که ممکن است به همین مسئله مربوط باشد. به هر روی، مخالفت مسلمانان با این رسم خود نشانگر این حقیقت است که ریشه های اولیه رسم خرقه دریدن را نباید در خانقاه و فرهنگ اسلامی جست و جو کرد و پیداست که این رسم از فرهنگ های پیشااسلامی به تصوف اسلامی راه یافته است.

۳. یونان، مصر و بین النهرین باستان

شواهدی که از دوران باستان به دست ما رسیده اند نشان می دهند که کهن ترین نمونه های رسم جامه دریدن به آیین های «سوگواری» بازمی گردند. گذشته از آیین عزاداری

۱. باخرزی این عبارت کتاب مقدس را با اندکی تصرف در *اوراد الاحباب* نقل می کند: «در مجلس وعظ موسی، علیه السلام، مردی پیراهن شق کرد. موسی فرمود: «پیراهن شق مکن، سینه را گشاده و مشروح کن» (۲۳۰)

جامه‌دریدن در میان ایرانیان باستان که در روایت هرودوت شاهد بودیم، قراینی موجودند که نشان می‌دهند در یونان باستان نیز این سنت در مراسم عزاداری عزیزان اجرا می‌شده است. براساس این قراین تاریخی، زنان یونانی همچون ایرانیان در مراسم عزا نوحه‌کنان موی خود را می‌کنند، بر سینه می‌کوفتند یا روی و سینه خود را می‌خراشیدند و جامه‌های خود را پاره می‌کردند (Toohey:2010:1/363؛ Iancu, 2017: 61). این آیین سوگواری در ادبیات این ملت نیز انعکاس یافته است و شاید مشهورترین شاهد آن فصلی از *ایلیاد* باشد که در آن مادر هکتور به خاطر مرگ قریب‌الوقوع فرزندش گریبان خود را می‌درد (Homer, 2012/22:77-81).

از دیگر نمونه‌های این رسم در ادبیات خاور نزدیک، اثری منظوم به زبان اوگاریت^۱ مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد در بین‌النهرین است که *بعل و آنات* نام دارد. در این روایت ال با شنیدن خبر مرگ بعل (خدای طوفان) بر زمین می‌نشیند، خاک بر سر می‌ریزد، لباس‌های خود را پاره می‌کند و بدن خود را می‌خراشد (Thi Pham, 2000:19-20). همچنین در روایت کهن *گیلگمش* و در صحنه مرگ انکیدو، *گیلگمش* به نشانه عزاداری برای نزدیک‌ترین یار و همراهش جامه‌های فاخرش را رشته‌رشته می‌کند و «چنان اشیا نحسی» به دور می‌افکند (George, 2000:65).

روایت دیگری که نشان از این آیین سوگواری در بین‌النهرین دارد الواح گلی مربوط به اسطوره *اینانا، الهه عشق سومریان*، است (گیلانی، ۱۳۹۸: ۷۸). سخنان این الهه در آستانه سفر به سرزمین مردگان عیناً عبارات طرفه‌بن‌عبد را در معلقه‌ای که پیش‌تر به آن اشاره شد تداعی می‌کند. اینانا پیش از راهی شدن به جهان زیرین می‌گوید: «آن‌گاه که به جهان زیرین رسیدم، در خرابه‌ها مراسم عزا به پا کن... به خاطر من پیراهنی چون بینویان به تن کن» (کریم، ۱۳۴۰: ۱۸۹).

براساس نقوش دیواری مقابر فراعنه، مصریان باستان نیز سنت مشابهی را در مراسم عزاداری خود به نمایش می‌گذاشتند. زنان مصری عزادار گریبان جامه‌ها را پاره می‌کردند، موی خود را می‌کنند و رویشان را می‌خراشیدند (Jastrow, 1900: Meskell, 2008:36).

1. Ugaritic

39). آنان همچنین خاک بر سر می ریختند (Jastrow, 1899:145) یا خود را بر خاک می افکندند و بر سر و سینه می کوفتند (Iancu, 2017: 60). همراهی گروهی از رفتارهای معین همچون جامه دریدن، خاک بر سر ریختن، خراشیدن صورت، کندن گیسوان و... در نمونه‌های متعددی از مراسم عزاداری خاور نزدیک باستان به روشنی نشان می‌دهد که این مجموعه رفتارها آیین و رسم خاصی در این منطقه بوده‌اند و به‌طور سمبولیک در بافت‌های موقعیتی خاصی اجرا می‌شده‌اند. در ادامه به این پرسش می‌پردازیم که این رسم اصلاً چگونه شکل گرفته است.

شکل‌گیری رسم جامه دریدن (از خاورمیانه باستان تا خانقاه صوفیه)

می‌توان فرضیه‌هایی را که تاکنون پیرامون فرایند شکل‌گیری رسم جامه‌دریدن مطرح شده‌اند به دو دسته کلی تقسیم کرد: فرضیه نخست، بر این اصل استوار است که ریشه رسم مذکور به آیین‌های سوگواری بازمی‌گردد. پیش‌تر دیدیم که جسترو جامه‌دریدن را نه رسم عزاداری، بلکه انعکاسی از رسمی کهن می‌دانست که به‌طور کلی در مراسم معنوی اجرا می‌شد. او با استناد به سنت جاهلی حمس و دیوارنگاری‌های بابل این فرضیه را پیش می‌کشد که تمایل به بازگشتن به ساده‌ترین و بدوی‌ترین حالت فیزیکی ممکن در مراسم معنوی وجه اشتراک ادیان و مذاهب کهن بوده است و از آنجایی که این قاعده تا قرن‌ها بر ملل مختلف تأثیر داشته است، عبادت‌کنندگان و زائران در ادوار گوناگون جامه‌های خود را از تن بیرون می‌افکندند (27: 1900).

به عقیده جست‌وجو با پیشرفت تمدن و پیچیده‌تر شدن لباس‌ها و همچنین قباحات برهنگی، رسم مذکور کمی تغییر کرد و عبادت‌کنندگان در ادواری به‌جای برهنه‌شدن کامل، تنها قسمت فوقانی جامه‌های خود را می‌دریدند؛ به این ترتیب، رسم گریبان‌دریدن ظاهر شد (148: 1899; 34: 1900). براساس تئوری جسترو، در هسته اولیه رسم جامه‌دریدن نشانی از غلبه اضطراب ناگهانی نیست و به نظر می‌رسد که این رفتار عبادت‌کنندگان بیشتر حاکی از احترام نسبت به امر قدسی و خدایان بوده باشد. این در حالی است که نمونه‌های جامه‌دریدن در تمام متون خاور نزدیک از ارتباط تنگاتنگ این رفتار و حس اضطراب شدید نشان دارند و نمی‌توان به سادگی عنصر اضطراب را از رسم

جامه‌دریدن جدا کرد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که جسترو در بحث از ریشه‌یابی رسم جامه‌دریدن براساس نمونه‌های آن در میان اعراب جاهلی، به نمونه‌هایی مانند معلقه طرفه که صراحتاً به ارتباط این رسم و مراسم عزاداری اشاره دارند توجه کافی نداشته است. فرضیه دیگر که می‌تواند تا حدودی مکمل نظر جسترو باشد، جامه‌دریدن را رفتاری سمبولیک و نوعی ابراز فروتنی برمی‌شمرد که در برابر هر پدیده عظیم و دهشتناکی ابراز می‌شده است. توضیح آنکه لباس هر شخص زیور، مایه تشخیص و نمایانگر جایگاه اجتماعی اوست؛ لذا شخص با پاره کردن جامه در واقع خود را از چنین زیور و شخصی عاری می‌کند تا با تحقیر خویشتن به نوعی بر عظمت پدیده پیش رو تأکید کند (Jerome, 2018: 6).

فرضیه اخیر می‌تواند دلیل رفتار خاص عبادت‌کنندگان در برابر عظمت خدایان را توضیح دهد و از آن مهم‌تر تا حدودی ارتباط بین این رفتار و حس اضطراب و حیرت را نیز نشان دهد. در مجموع، نتیجه تلفیق آرا گروه اول را می‌توان این‌طور بیان کرد: در مراسم دینی باستان، عبادت‌کنندگان متأثر از هیبت وجود متعالی دچار حس اضطراب و از خودبی‌خودی می‌شدند و فروتنانه هر آنچه اثری از انانیت داشت از خود دور می‌کردند. گروه دیگری از پژوهشگران فرضیه‌های خود را بر این اصل استوار کردند که جامه‌دریدن اصولاً ریشه در آیین‌های سوگواری دارد. ساده‌ترین فرضیه طرح‌شده در این میان توضیح می‌دهد که جامه‌دریدن در ابتدا تنها ابراز تأثر و حالت روحی خاص عزاداران بوده و رفته‌رفته به‌عنوان یک سنت و آیین در مراسم سوگواری تثبیت شده است (Olyan, 2004: 33).

این احتمال نیز مطرح شده است که مجموع آداب جامه‌دریدن و خاک بر سر کردن و... تقلیدی از حالت ظاهری متوفی باشد. به عبارت دیگر، سیمای عزاداری که با جامه‌های پاره و ظاهری ژولیده و خاکی در مراسم سوگواری حاضر می‌شود به نوعی یادآور وضعیت آشفته جسد بی‌جان متوفی است. به عقیده برخی پژوهشگران، عزاداران احتمالاً با این رفتار خود را تا حد امکان شبیه متوفی می‌ساختند تا عمق فاجعه یا تمایل خود برای همراهی کردن عزیز از دست‌رفته را نشان دهند. (Meskell, 2008: 36).

کووآ^۱ از زاویه دیگری به این رسم کهن نگاه می‌کند. او نیز جامه‌دریدن را به مثابه تلاش عزادار برای نشان‌دادن عمق غم یا تمایل به همراهی کردن عزیز متوفی تفسیر می‌کند، اما از نظر او این استعاره باید به نحو دیگری تفسیر شود. به عقیده کووآ، جامه نزدیک‌ترین شیء به بدن و به نوعی استعاره‌ای از آن است. در لایه دیگری، آسیب‌زدن به بدن نیز به نوبه خود استعاره از مرگ است (Lavoie, 2012: 65). بر این اساس، عزادار بدوی برای همراهی با متوفی به خود آسیب می‌زند و در مراحل پیشرفته‌تر تمدن، رسوم آسیب‌زدن به بدن تخفیف یافتند و عزاداران به پاره کردن جامه‌ها اکتفا کردند.

شواهدی از رسم آسیب‌زدن به خویشتن در جهان باستان فرضیه کووآ را تقویت می‌کنند. آسیب‌زدن به خود در رسوم عزاداری کاریایی^۲ ساکنان منطقه غربی آناتولی در حدود قرن یازدهم تا ششم پیش از میلاد، سابقه دارد. براساس یکی از رسوم کهن این قوم، افراد حاضر در مراسم مذهبی بر اثر غلبه احساس غم، پیشانی خود را با کارد زخمی می‌کردند (Iancu, 2017: 57). از آنجایی که کاریایی‌ها با مصریان، یونانیان و ایرانیان باستان در ارتباط بودند، احتمال انتقال این رسم از این قوم به ملل یادشده وجود دارد به‌ویژه که نشانه‌هایی از آسیب‌زدن به خود از جمله کندن مو، سینه‌زدن، روی خراشیدن و... در میان این ملل نیز دیده می‌شود که می‌توان آن‌ها را حالات تعدیل‌شده رسم کاریایی تصور کرد.

از آن مهم‌تر، رسم کاریایی کارد زدن به پیشانی (قمه‌زدن) بدون هیچ تخفیف و تغییری در میان گروه‌های قلیلی از شیعیان ایرانی حفظ شده است و گاه حتی در دوران معاصر نیز در مراسم سوگواری امام سوم شیعه اجرا می‌شود. همچنین، تأکید دین یهودیت بر ممنوعیت اجرای رسم کاریایی نشان می‌دهد که یهودیان نیز از این رسم باخبر بوده‌اند (Iancu, 2017: 57-62) و ممکن است رسم *kriah* نیز حالت تخفیف‌یافته رسم کاریایی پس از ممنوعیت آن در میان یهودیان باشد.

حتی اگر تئوری کووآ را به‌طور کامل نپذیریم و جامه‌دریدن را الزاماً به معنای جایگزینی برای آسیب‌زدن به خود در نظر نگیریم، همچنان باید پذیرفت که براساس

1. Lavoie
2. Binary Oppositions

شواهد موجود در فرهنگ یونان، ایران، مصر و بین‌النهرین باستان، فرضیه گروه دوم که ریشه‌های رسم جامه‌دریدن را مربوط به آیین‌های سوگواری کهن می‌دانند منطقی‌تر از فرضیه گروه اول به نظر می‌رسد.

در هر حال، فارغ از اینکه رسم جامه‌دریدن در دوران اولیه شکل‌گیری‌اش یک آیین مذهبی عام بوده است یا یک آیین سوگواری خاص، مسلم است که این رفتار در تمام شواهد موجود همواره اضطراب شدیدی را نمایش می‌دهد. گاه این اضطراب حاصل فاجعه‌ای است که در زمان ماضی به وقوع پیوسته است. مانند زمانی که عزاداران یا مصیبت‌زدگان جامه‌دري می‌کنند. گاه نیز حس جذب‌های که در لحظه حال جاری است فرد را به جامه‌دریدن وامی‌دارد؛ مانند رفتار عبادت‌کنندگانی که در برابر خدایان خود نیمه‌برهنه می‌شوند.

ترس از آنچه احتمالاً در آینده به وقوع خواهد پیوست نیز می‌تواند محرک دیگری برای این رفتار باشد، همچنان که گناهکاران یا ناظران گناه با وحشت از غضب و عقوبت الهی جامه‌های خود را پاره می‌کنند.

این نکته قابل توجه است که در فرهنگ‌های کهن، جامه‌دریدن همواره بر اضطرابی شدید و حس ترس و دهشت دلالت دارد، در حالی که در فرهنگ ایرانی-اسلامی و ادبیات کلاسیک فارسی، اضطراب مثبت، یا به عبارتی دیگر حس شوق و شمع مفرط، نیز می‌تواند فرد را به سوی این رفتار سوق دهد و به این ترتیب، بارهای معنایی تازه‌ای بر معانی اصلی جامه‌دریدن که ذکر آن‌ها در بالا گذشت، افزوده می‌شوند.

بنابر نوشته‌های ابن جوزی، به طور خاص شبلی در قرن سوم هجری در وارد کردن رسم جامه‌دریدن به نظام صوفیه نقش عمده‌ای بازی کرد (۱۳۶۸: ۲۰۲). با ورود این رسم به ساختار تصوف، باز بارهای معنایی تازه‌ای متناسب با جهان صوفیان به آن افزوده شد. البته همان‌طور که در بخش نخست این مقاله اشاره کردیم، جامه‌دریدن در این قلمرو همچنان معانی اولیه خود، یعنی سوگواری، توبه و طلب رحم را حفظ کرد و این سندی برای اثبات پیوند میان این رسم خانقاهی و رسوم مشابه در فرهنگ‌های کهن است، اما علاوه بر این‌ها، صوفیان خرقة‌دریدن را با رسم صوفیانه سماع گره زدند و آن را برای ابراز هیجانات خود در اثنای مکاشفات عرفانی به کار گرفتند.

به این ترتیب، خرقه‌دریدن در وهله نخست با مفاهیم عرفانی وجد و سر سماع پیوند یافت. به عقیده عرفا، سماع موسیقی خطاب الست و نخستین تجلی الهی را برای صوفی تداعی می‌کند (مولانا، ۱۳۹۷: ۸۵؛ رازی، ۱۳۷۱: ۳۶۵-۳۶۴؛ عطار نیشابوری، ۱/۱۳۹۸: ۴۶۲؛ سمنانی، ۱۳۶۹: ۳-۲). این حس تداعی که سر سماع نامیده می‌شود، وجد را در صوفی برمی‌انگیزاند که به تعبیر باخرزی، «فریاد و اضطراب روحی است که به نفس مبتلا شده» و خواهان بازگشت به موطن خود است (۱۳۸۳: ۲۳۲).

در مراحل بالاتر، سماع به شهود منجر می‌شود و صوفی تجلی صفات جمالی و جلالی حق را مشاهده می‌کند (سمنانی، ۱۳۶۹: ۱۲۰). در این مرحله، عرفان اسلامی مطابق با ساختار ذاتی خود، مفاهیم را بر اساس قطب‌های دوگانه‌ای^۱ همچون انس/هیبت، تلوین/تمکین، حال/مقام و... تفکیک و تفسیر می‌کند. در حالتی که صوفی مجذوب هیبت و صفات جلالی حق است، وجد او آمیخته با حس قبض و خوف است و جامه دریدن او در این حال نیز نشان از حس ترس و اندوه دارد، حسی که ممکن است صوفی را به توبه و ترحم‌خواهی نیز بکشاند. در مقابل، هنگامی که صوفی خود را غرق در جمال، لطف و انس الهی می‌یابد، خرقه‌دریدن از بسط و رجای او حکایت دارد. بر این اساس، صوفی خرقه‌دریدن را به طور کلی با مفهوم عرفانی وجد و به طور خاص با جفت معنایی خوف و رجا گره می‌زند و تفسیر مخصوص خود را به این رسم باستانی می‌بخشد تا آن را به عنوان سنتی صوفیانه در نظام خانقاه تثبیت کند.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش تطبیقی به ریشه‌های رسم خرقه‌دریدن در ایران باستان و دیگر قلمروهای فرهنگی خصوصاً در محدوده خاور نزدیک پرداختیم و نشان دادیم که این رسم یکی از کهن‌ترین رسوم بشری است که قدمت آن دست کم به هزاره دوم پیش از میلاد بازمی‌گردد. در مورد شکل‌گیری اولیه این رفتار سمبولیک که به طور کلی اضطراب مفرط را نمایش می‌دهد، دو فرضیه اصلی مطرح شده است. گروهی از محققان این رفتار را بخشی از آیین‌های مذهبی باستان می‌دانند و معتقدند که در جوامع بدوی، عبادت‌کنندگان

متأثر از جذبۀ موجودات ماوراءالطبیعی، فروتنانه هر پوشش و زیوری را که نشانی از تشخص و انانیت در آن بود از خود دور می‌کردند تا در پیشگاه خدایان به ساده‌ترین حالت فیزیکی خود بازگردند. اما قدیمی‌ترین قراین موجود فرض گروه دوم پژوهشگران را تقویت می‌کنند که ریشه‌های این رسم را به‌طور خاص در آیین‌های سوگواری کهن و حالات پراضطراب افراد عزادار و مصیبت‌زده می‌جویند.

در ادوار بعدی، جامه‌دریدن در شرایط اضطراب‌آلود و مصیبت‌های دیگری جز مرگ عزیزان نیز اجرا می‌شد و تدریجاً معانی نمادین مضاعفی از قبیل طلب رحم و توبه یا برائت از کفر و گناه در فرهنگ یهودی، مسیحی و اسلامی به آن افزوده شد. سوگواری، توبه و ترحم خواهی در قلمرو تصوف نیز همچنان محفوظ باقی ماندند، اما صوفیان براساس چهارچوب‌های مفهومی خود معانی تازه‌تری نیز به رسم مذکور بخشیدند. خرقه‌دریدن در آیین صوفیان نمایش اضطرابی است که از تداعی صفات جلالی و جمالی حق ناشی می‌شود، اضطرابی که صوفی آن را وجد و آمیزه‌ای از حس خوف و رجاء می‌نامد. به این ترتیب، رسم باستانی جامه‌دریدن با تفسیری جدید مطابق با مفاهیم عرفانی وارد نظام خانقاهی و به‌عنوان رسمی صوفیانه معرفی شد.

منابع

- قرآن کریم. (۱۳۸۶). ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: دوستان.
- ابن ابی‌الخیر، ایران‌شاه. (۱۳۷۰). *بهمن‌نامه*. ویراسته رحیم عقیقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن. (۱۳۶۸). *تلیس ابلیس*. به‌مساعده بعض علماء الازهر الشریف (تجدید چاپ به صورت افست: بیروت: دارالکتب العلمیه).
- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی. (۱۳۸۳). *اوراد الاحباب و فصوص الآداب*. به کوشش ایرج افشار. چاپ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- بخاری کلابادی، ابوالبراهیم اسماعیلی. (۱۴۰۷). *شرح تعرف*. تصحیح محمد روشن. تهران: اساطیر.
- برتلس، یوگنی ادواردویچ. (۱۳۵۶). *تصوف و ادبیات تصوف*. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۹۳). *مثنوی معنوی*. تصحیح حسن لاهوتی. تهران: میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۹۷). *فیه مافیه*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ ۶. تهران: نگاه
- بیات، علی. (۱۳۹۳). «خمس» در *دانشنامه جهان اسلام*. جلد ۱۴. ص ۶۵۵۱.
- حاجیان، خدیجه و سعید بزرگ بیگدلی. (۱۳۹۳). «خرقه‌سوزی در شعر حافظ». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. شماره ۳۴. صص ۴۲-۱۱.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). *دیوان*. جلد ۱. تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی.
- حاکمی، اسماعیل. (۱۳۸۴). *سماع و تصوف*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- خرگوشی، ابوسعید عبدالملک. (۱۹۹۹). *تهذیب الاسرار*. تحقیق بسام محمد باورد. ابوظبی: المجمع الثقافي.
- خزاعی نیشابوری، حسین بن علی بن محمد. (۱۳۹۷). *روض الجنان و روح الجنان فی التفسیر القرآن مشهور به تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی*. جلد ۸. تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح. چاپ ۵. مشهد. بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۷۱). *مرصاد‌العباد*. به‌اهتمام محمدامین ریاحی. چاپ ۴. تهران: علمی-فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۶). *جست‌وجو در تصوف ایران*. چاپ ۳. تهران: امیرکبیر.
- زوزنی ابوعبدالله، الحسین بن احمد. (۱۹۹۳). *شرح المعلقات السبع*. بیروت: دارالعلمیه.
- سجادی، محمدعلی. (۱۳۶۹). *جامه زهد: خرقه و خرقه‌پوشی*. تهران: شرکت انتشارات علمی و

فرهنگی.

سراج طوسی، ابی نصر. (۱۹۶۰). *اللمع فی التصوف*. تحقیق و تخریح عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور. مصر. دارالکتب الحدیثه.

سعدی، مصلح‌الدین عبدالله. (۱۳۸۵). *کلیات*. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: هرمس.

_____ (۱۳۸۹). *بوستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چاپ ۱۰. تهران: خوارزمی.

سلمی، ابو عبدالرحمن. (۱۳۷۲). *رساله ملامتیه*. در مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی. جلد ۲. گردآوری نصرالله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

سمنانی، علاالدوله. (۱۳۶۹). *مصنفات فارسی*. به اهتمام نجیب مایل هروی. تهران: علمی-فرهنگی سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۸۸). *دیوان*. به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. چاپ ۷. تهران: سنایی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۷). *فلندریه در تاریخ (دگردیسی یک ایدئولوژی)*. چاپ ۳. تهران: سخن.

_____ (۱۳۹۷). *تعلیقات بر اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*. جلد ۲. چاپ ۱۲. تهران: آگه.

طوسی، احمد بن محمد. (۱۳۶۰). *سماح و فتوت*. تصحیح احمد مجاهد. تهران: منوچهری. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم. (۱۳۹۸). *تذکره الاولیا*. جلد ۱. مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ ۲. تهران: سخن.

عفیفی، ابوالعلا. (۱۳۷۶). *ملامتیه صوفیه و فتوت*. ترجمه نصرت‌الله فروهر. تهران: الهام. عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر. (۱۳۷۱). *قبیوس نامه*. تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ ۶. تهران: علمی و فرهنگی.

غضبان، یوسف. (۱۳۸۳). «خرقه و سماح در ملامتیه». *هفت آسمان*. شماره ۲۴. صص ۱۲۰-۹۳. فاضلی، محمدتقی و غفار پوربختیار. (۱۳۹۵). «بررسی آداب و رسوم سوگواری در شاهنامه فردوسی و مقایسه آن با آداب مذکور در بین اقوام لر بختیاری و لر کوچک». *علوم اجتماعی*. شماره ۳۴. صص ۱۴۴-۱۲۱.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). *شاهنامه*. جلد ۲. به کوشش جلال خالقی مطلق. کالیفرنیا. Persian Heritage Foundation (under the imprint of Bibliotheca Persica and in association with Mazda Publishers)

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۶، شماره ۳۷، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۲۷

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵). شاهنامه. جلد ۵. به کوشش جلال خالقی مطلق. کالیفرنیا: انتشارات مزدا با همکاری بنیاد میراث ایران.

کاشانی، عزالدین محمودین علی. (۱۳۹۴). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تصحیح جلال‌الدین همایی. چاپ ۱۲. تهران: سخن و هما.

کرین، هانری. (۱۳۶۳). آیین جوانمردان. ترجمه احسان نراقی. تهران: نشر نو.

کریم، ساموئل. (۱۳۴۰). الواح سومری. ترجمه داود رسایی. تهران: شرکت سهامی.

گیلانی، نجم‌الدین. (۱۳۹۶). «بررسی تحلیلی و تطبیقی سوگ آیین‌های لری و کردی با سنت سوگواری در شاهنامه». ادبیات تطبیقی. شماره ۱۷. صص ۲۰۵-۱۸۳.

گیلانی، نجم‌الدین. (۱۳۹۸). «بررسی تطبیقی سوگ آیین‌های لری و کردی با سنت سوگواری در میان‌رودان». فرهنگ یلام. شماره ۶۲ و ۶۳. صص ۸۹-۷۴.

محمدزاده، علی‌اکبر. (۱۳۷۸). آن سوی خرقه‌ها (رمزشناسی خرقه‌دریدن در سماع صوفیه). تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی درمانگر.

مستملی بخاری کلابادی، ابوالبراهیم اسماعیل. (۱۳۶۵). شرح تعرف. تصحیح محمد روشن. تهران: اساطیر.

مقدسی، مطهرین طاهر. (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ. ترجمه محمد شفیع کدکنی. تهران: آگه.

میرفخرایی، مهشید. (۱۳۶۷). روایت پهلوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۸). غزلیات شمس. جلد ۱. مقدمه و گزینش و تفسیر محمدرضا شفیع کدکنی. چاپ ۴. تهران: سخن.

نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف. (۱۳۹۱). هفت پیکر. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ ۱۱. تهران: قطره.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۹). کشف‌المحجوب. مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. چاپ ۶. تهران: سروش.

Homer (2012). *Illiad*. vol. 22, ed. De Jong, I. New York: Cambridge University Press

DeLand, CH.E. (1914). *The Mis-Trial of Jesus*, Boston: R.G. Badger

George, A. (2000). *The Epic of Gilgamesh*, London: Penguin Books

Herodotus (2008). *The Histories*, Translated by Carolyn Dewald, New York: Oxford University Press

Hirsch, J. (2007). *Regard Talmudique sur la Tradition Chrétienne*, Paris : Connaissances et Savoirs

Iancu, L.M. (2017). "Self-Mutilation, Multiculturalism and Hybridity.

- Herodotus on the Karians in Egypt (Hdt.2.61.2)", *Anatolia Antiqua* (online), vol. 25, pp. 57-67, <https://doi.org/10.4000/anatoliaantiqua.441>
- Jastrow, M. (1899). "Dust, Earth, and Ashes as Symbols of Mourning among the Ancient Hebrews", *American Oriental Society*, vol. 20, pp. 133-150, <https://www.jstor.org/stable/pdf/592320.pdf>
- Jastrow, M. (1900). "The Tearing of Garments as a Symbol of Mourning, with Especial Reference to the Customs of the Ancient Hebrews", *American Oriental Society*, vol.21, pp.23-39, <https://doi.org/10.2307/592509>
- Jerome, O. M. and Uroko F. C. (2018). "Tearing of Clothes: A Study of An Ancient Practice in The Old Testament", *Verbum et Ecclesia*, vol. 39, no. 1, pp. 1-8, <https://doi.org/10.4102/ve.v39i1.1841>
- King James Bible (n.d.). King James Bible Online, (Original Work Published 1769), <https://www.kingjamesbibleonline.org/>
- Lavoie, J.J. (2012). "Sept Interdits Musulmans Concernant des Rites de Deuil et Autres Rites Entourant La Mort", *Frontières*, vol. 24, n^{os}: 1-2, PP. 63-72, <https://doi.org/10.7202/1013086ar>
- Liubov, B.N. (2014). *Tearing of Clothes*, Beer-Sheva: B.N. Publication House
- Meskeil, L. (2008). "The Egyptian Ways of Death", *Archeological Papers of The American Anthropological*, vol. 10, no. 1, pp. 27-40, <https://doi.org/10.1525/ap3a.2001.10.1.27>
- Olyan, S.M. (2004). *Biblical Mourning: Ritual and Social Dimensions*, New York: Oxford University Press
- Silverman, E. (2013). *A Cultural History of Jewish Dress*, London: Bloomsbury Academic
- Thi Pham, X.H. (2000). *Mourning in the Ancient Near East and the Hebrew Bible (JSOT Supplement)*, Sheffield: Sheffield Academic Press
- Toohey, P. (2010). "Death and Burial in The Ancient World", in *The Oxford Encyclopedia of Ancient Greece and Rome*, vol.1, p. 363

References

- 'Afifī, Abū al-'alā' (1376 SH/1997 CE) *Malāmatīyah, Šūfīyyah, wa Futuwwat (Malāmatīyah, Sufism, and Futuwwat)*, Translated by Nuṣrat-Allah Furūhar, Tehran: Ilhām.
- Al-Sarrāj al-Tūsī, Abī-Naṣr (1960). *al-Luma' fi Taṣawwuf* (Light Flashes in Sufism), Edited by 'Abd al-Ḥalīm Maḥmūd and Tāhā 'Abd al-Bāqī Surūr, Cairo: Dār al-Kutub al- Ḥadīthat.
- Al-Rāzī, Najm ad-Dīn (1370 SH/1992 CE). *Miršād al- 'Ibād (Path of God's Bondsmen)*, Edited by M. Riyahi, Forth Edition, Tehran: 'Ilmi-Farhangī
- Attār Nishābūrī, Farīd al-Dīn (1398 SH/2020 CE). *Tadhkarat al-Awlīyā* (Biographies of the Saints), Vol. 2, Edited by Muḥammad Riḍā Shafī'ī Kadkanī, Second Edition, Tehran: Sukhan.
- Bākhrazī, Abū al-Mafākhīr Yahyā (1383 SH/2005 CE). *Urād al-Aḥbāb wa Fuṣūṣ al-Ādāb* (Songs of the Friends and Gems of the Traditions), Edited by Īraj Afshār, Second Edition, Tehran: Tehran University Press.
- Bayāt 'A. (1393 SH/2015 CE). "Ḥums", in *The World of Islam*, Vol.4, 6551, (in Persian).
- Bertles, U.E. (1356 SH/1978 CE). *Taṣawwuf wa Adabīyyāt-i Taṣawwuf* (Sufism and Sufi Literature), Translated by Sīrūs Īzādī, Tehran: Amīr Kabīr.
- Bukhārī Kalābādī, Abū Ibrāhīm Ismā'īl (1407 AH/1987 CE). *Sharḥ-i Ta'arruf* (A Commentary on *al-Ta'arruf*), Vol. 4, Edited by Muḥammad Rawshan, Tehran: Asāīr.
- Creamer, S. (1340 SH/1961 CE). *The Sumerian Tablets*, Translated to Persian by Dāwūd Rasāyī, Tehran: Sahāmī.
- De Jong, I. (2012). *The Iliad of Homer*. XXII. New York: Cambridge University Press.
- DeLand, CH.E. (1914). *The Mistrial of Jesus*. Boston: R.G. Badger.
- Fāḍilī, M. and Gh. Pūr Bakhtīyār (1395 SH/2017 CE). "Barrisī-yi Ādāb wa Rusūm-i Sūgwāri dar Shāh-Nāmah Firdawsī wa Muqāyisiyah-yi ān bā Ādāb-i Madhkūr dar Bayn-i Aqwām-i Lur-i Bakhtīyārī wa Lur-i Kūchak (Study of Customs of Mourning in Ferdousi Shahnameh and Comparison with the Customs of the kinfolk Baḳtīārīs Lor and Small Lor)", *Social Sciences*, Vol. 10, No. 34, PP. 121-134, (in Persian).
<https://sanad.iau.ir/Journal/ssq/Article/1036478>
- Firdawsī, Abū al-Qāsim (1369 SH/1990 CE). *The Shāh-Namah*, Vol. 2, Edited by Jalāl Khālīqī Muṭlaq, California: Persian Heritage Foundation.
- Firdawsī, Abū al-Qāsim (1375 SH/1997 CE). *The Shāh-Namah*, Vol. 5, Edited by Jalāl Khālīqī Muṭlaq, California: Mazda in Collaboration with Persian Heritage Foundation.

- Ghaḍbānī, Y. (1383 SH/2005 CE). “Khirqah wa Samā’ dar Malāmatīyyah (Sufi Garment and Dance in the Malāmatīyyah)”, *Haft Asman*, Vol. 6, No. 24, Winter, PP. 93-120, (in Persian)
https://haftasman.urdu.ac.ir/article_75317.html.
- George, A. (2000). *The Epic of Gilgamesh*, London: Penguin Books.
- Gīlānī, N. et al. (1396 SH/2018 CE). “Barrisī-yi Tahllīlī wa Taṭbīqī-yi Sūg-āyīn-hā-yi Lurī wa Kurdī bā Sunnat-i Sūgwārī dar Shāh-Nāmāh (An Analytical-Comparative Study of Lurish and Kurdish Mourning Rituals and the Mourning Tradition in the Shahnameh)”, *Comparative Literature*, Vol. 9, No. 17, PP. 183-205, (in Persian). doi: 10.22103/jcl.2018.1961
- Gīlānī, N. (1398 SH/2020 CE). “Barrisī-yi Taṭbīqī-yi Sūg-āyīn-hā-yi Lurī wa Kurdī bā Sunnat-i Sūgwārī dar Miyyān-rūdān (Analytical and Comparative Study of Lori and Kurdish Mourning Rituals with Mourning Tradition in Mesopotamia)”, *Ilam Culture*, Vol. 20, No. 62, PP. 74-89, (in Persian). doi: 10.22034/farhang.2019.96058
- Khargūshī, Abū Sa’d ‘Abd al-Malik (1999). *Tahdhīb al-Asrār* (Purging Secrets), Edited by Bassām Muḥammad Bāward, Abu Dhabi: Al-Mujtama’ al-Thaqāfī.
- Hāfīz Shīrāzī, Khwāja Shams al-Dīn Muḥammad (1362 SH/1983 CE). *the Dīwān*, Edited by Parwīz Nāṭil Khānlarī, Third Edition, Tehran: Khwārazmī.
- Hājīyan, Kh. and S. Buzurg-Dilī (1393 SH/2015 CE). “khirqah-sūzī dar Shi’r-i Hāfīz (Burning Garments in Hāfīz’s Poems)”, *Mytho-Mystic Literature*, Vol. 10, No. 36, PP. 11-42.
- Hākīmī, I. (1384 SH/2016 CE). *Samā’ wa Taṣawwuf* (Samā’ and Sufism), Tehran: Tehran University Press.
- Herodotus (2008). *The Histories*, Translated by Carolyn Dewald. New York: Oxford University Press.
- Hirsch, J. (2007). *Regard Talmudique sur la Tradition Chrétienne*. Paris : Connaissances et Savoirs.
- Hujwīrī, Abū al-Ḥasan ‘Alī Ibn ‘Uthmān (1389 SH/2011 CE). *Kashf al-Mahjūb* (Revelation of the Hidden), Edited by Maḥmūd ‘Ābidīnī, Sixth Edition, Tehran: Surūsh.
- Iancu, L.M. (2017). “Self-mutilation, Multiculturalism, and Hybridity. Herodotos on the Karians in Egypt (Hdt.2.61.2)”, *Anatolia Antiqua*, Vol. XXV, PP. 57-67, (in English).
<https://doi.org/10.4000/anatoliaantiqua.441>
- Ibn al-Jawzī Abū al-Faraj ‘Abd al-Raḥmān (1368 SH/1989 CE). *Talbīs al-Iblīs* (The Devil’s Deception), Edited by the Scholars of al-Azhar al-Sharīf, Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmīyyah.

- Irān-Shāh, Ibn Abī al-Khayr (1370 SH/1991 CE). *The Bahman-Nāmāh*, Edited by Raḥīm ‘Afīfī, Tehran: ‘Ilmī-Farhangī.
- Jastrow, M. (1899). “Dust, Earth, and Ashes as Symbols of Mourning among the Ancient Hebrews”, *American Oriental Society*, Vol. 20, PP. 133-150, (in English). <https://www.jstor.org/stable/pdf/592320.pdf>
- Jastrow, M. (1900). “The Tearing of Garments as a Symbol of Mourning, with Especial Reference to the Customs of the Ancient Hebrews”, *American Oriental Society*, vol.21, pp.23-39, (in English). <https://doi.org/10.2307/592509>
- Jerome, O.M. and Uroko F.C. (2018). “Tearing of Clothes: A Study of An Ancient Practice in The Old Testament”, *Verbum et Ecclesia*, Vol. 39, no. 1, PP. 1-8, (in English). <https://doi.org/10.4102/ve.v39i1.1841>
- Kāshānī, ‘Izd al-Dīn (1394 SH/2016 CE). *Miṣbāḥ al-Hidāyat wa Miftāḥ al-Kifāyat* (Lamp of Guidance and Key of Adequacy), Edited by Jalāl al-Dīn Humāyī, Tehran: Sukhan in Collaboration with Humā.
- Khazā‘yī Nishābūrī, Ḥusayn Ibn ‘Alī (1397 SH/2019 CE). *Rawḍ al-Jinān wa Rawḥ al-Janān* (The Cool Breeze of Paradise and Breath of The Soul), Vol. 8, Edited by Muḥammad Ja‘afar Yāḥaqqī and Muḥammad Maḥdī Nāṣiḥ, Fifth Edition, Mashhad: Islamic Research Foundation.
- King James Bible .n.d. *King James Bible Online*, (original work published 1769), <https://www.kingjamesbibleonline.org>.
- Lavoie, J.J. (2012). “Sept Interdits Musulmans Concernant des Rites de Deuil et Autres Rites Entourant La Mort”, *Frontières*, Vol. 24, No. 1-2, PP. 63-72, (in English). <https://doi.org/10.7202/1013086ar>
- Liubov, B.N. (2014). *Tearing of Clothes*, Beer-Sheva: B.N. Publication House.
- Niẓāmī Ganjawī, Ilyās Ibn Yūsuf (1391 SH/2013 CE). *Haft Paykar* (The Seven Beauties), Edited by Ḥasan Waḥīd Dastgirdī and Sa‘īd Ḥamīdīyān, Eleventh Edition, Tehran: Qātrah.
- Maqdasī, Ṭāḥir Ibn Muṭaḥhar (1374 SH/1995 CE). *Āfarīnīsh wa Tārīkh* (The Creation and History), Translated by M. R. Shafī‘ī Kadkanī, Tehran: Āgah.
- Mawlawī Balkhī, Jalāl al-Dīn Muḥammad (1388 SH/2010 CE). *Ghazalīyyāt-i Shams* (The Sonnets of Shams), Vol. 1, Edited by Muḥammad Riḍā Shafī‘ī Kadkanī, Fourth Edition, Tehran: Sukhan.
- Mawlawī Balkhī, Jalāl al-Dīn Muḥammad. (1393 SH/2015 CE). *Mathnawī-i Ma‘nawī* (The Spiritual Couplest), 4 Volumes, Edited by Ḥasan Lāhūtī, Tehran: Mīrāth-i Maktūb.
- Mawlawī Balkhī, Jalāl al-Dīn Muḥammad (1396 SH/2018 CE). *Fīth-i Mā Fīth* (In It What Is in It), Edited by B. Furuzānfar, Sixth Edition, Tehran: Niḡāh.

- Meskeel, L. (2008). "The Egyptian Ways of Death", *Archeological Papers of The American Anthropological*, Vol. 10, No. 1, PP. 27-40, (in English). <https://doi.org/10.1525/ap3a.2001.10.1.27>
- Mīr Fakhrāyī, M. (1367 SH/1989 CE). *Riwāyat-i Pahlawī* (The Pahlavi Story), Tehran: The Institute for Social and Cultural Studies.
- Muḥammad-Zādah, 'A. (1378 SH/1999 CE). *Ān Sūy-i Khirqah-hā* (Behind Garments), Tehran: Darmangār.
- Olyan, S.M. (2004). *Biblical Mourning: Ritual and Social Dimensions*, New York: Oxford University Press.
- 'Unṣur al-Ma'ālī, Kay-Kāwūs Ibn Wushmgīr (1371 SH/1992 CE). The *Qābūs-Nāmah*. Edited by Qulām Ḥusayn Yūsufī, Sixth Edition, Tehran: 'Ilmī-Farhangī.
- Sa'adī Shīrāzī, Muṣliḥ al-Dīn 'Abdullāh (1385 SH/2007 CE). *Kullīyyāt* (The Collection), Compiled and Edited by Muḥammad 'Alī Furūqī, Tehran: Hirmis.
- Sa'adī Shīrāzī, Muṣliḥ al-Dīn 'Abdullāh (1389 SH/2011 CE). *Būstān* (The Garden), Edited by Qulām Ḥusayn Yūsufī, Tenth Edition, Tehran: Khwārazmī.
- Sajjādī, Muḥammad 'Alī (1369 SH/1990 CE). *Jāmah-yi Zuhd: Khirqah wa Khirqah-Pūshī* (The Garment of Asceticism: Khirqah and Wearing Khirqah), Tehran: 'Ilmi-Farhangī.
- Sanāyī Qaznawī, Abū al-Majd Majdūd Ibn Ādam (1388 SH/2010 CE). *the Dīwān*, Compiled and Edited by Muḥammad Taqī Mudarris Raḍawī, Seventh Edition, Tehran: Sanāyī.
- Shafī'ī Kadkanī, M. R. (1387 SH/2009 CE). *Qalandariyyah dar Tārīkh* (The Qalandariyyah in History), Third Edition, Tehran: Sukhan.
- Shafī'ī Kadkanī, M. R. (1397 SH/2019 CE). *Commentaries on Asrār al-Tawḥīd fī Maqāmāt al-Sheikh Abu al-Sa'īd*, Vol. 2, Tehran: Āgah.
- Simmānī, 'Alā ud-Dullāh (1369 SH/1990 CE). *Persian Writings*, Edited by N. Mayil Hirawi, Tehran: 'Ilmi-Farhangī
- Silverman, E. (2013). *A Cultural History of Jewish Dress*, London: Bloomsbury Academic.
- Sulamī, 'Abd al-Raḥmān (1372 SH/1993 CE). *The Malāmatīyyah*, Edited by Naṣr al-Allāh Pūr Jawādī, Vol. 2, Tehran: IUP.
- Thi Pham, X.H. (2000). *Mourning in the Ancient Near East and the Hebrew Bible (JSOT Supplement)*, Sheffield: Sheffield Academic Press.
- Toohy, P. (2010). "Death and Burial in the Ancient World", in *The Oxford Encyclopedia of Ancient Greece and Rome*, Vol.1, P. 363.
- Ṭūsī, Aḥmad Ibn Muḥammad (1360 SH/1981 CE). *Samā' wa Futuwwat* (Sufi Dance and al- Futuwwat), Edited by Aḥmad Mujāhid, Tehran: Manūchihri.

Zarrīnkūb, A. (1379 SH/2001 CE). *Just-u-Jū dar Taṣawwuf-i Īrān* (An Inquiry into Iran's Sufism), Sixth Edition, Tehran: Amīr Kabīr.

Zawzanī, Ḥusayn Ibn Aḥmad (1993). *Sharḥ-i al-Mu'allāqāt al-Sab'* (A Commentary on The Seven Mu'allāqāt), Beirut: Dār al-'Ālamīyyah.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



Rending Garments, from the Ancient World to Sufi Hospice¹

Negin Mojgani²

Received: 2024/02/28

Accepted: 2024/06/27

Abstract

This article explores the Sufi tradition of rending garments and compares it with similar practices in Zoroastrianism, Christianity, and Judaism, as well as in some ancient Arab, Egyptian, and Mesopotamian cultures. The first section gives a brief introduction to the Sufi custom and highlights the striking similarities between this symbolic gesture in Islamic mysticism and the tradition of stripping in some ancient religions and cultures, mainly rooted in the Near East. Broadly, all of the contexts, in which the act of rending garments is performed, indicate deep anxieties and intense feelings. Older instances show that the main triggers include the death of loved ones and the dreadful consequences of cardinal sins such as blasphemy and sacrilege. These meanings can be found in Jewish, Christian and Islamic literature and can also be found in Sufism. In addition to these meanings, Sufism has reinterpreted the ancient tradition, giving it new meanings aligned with its fundamental concepts to introduce it as a Sufi tradition. Lastly, the article's final section explains this tradition's formation and evolution, presenting two different theories on its origins.

Keywords: Rending of garments, Sufi Cloak, Sufism, The Near East, Persian Literature

1. DOI: 10.22051/jml.2024.46571.2555

2. Ph.D. in Persian Language and Literature, the Department of Persian Language and Literature, the Faculty of Literature and Humanities, the University of Tehran, Iran. negin.mojgani@ut.ac.ir

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997